

چین و آمریکا؛ از آغاز چین کمونیستی
پس از تأسیس جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹، روابط بین چین و آمریکا در سایه‌ای از تنش و خصومت شکل گرفت، پیروزی انقلاب کمونیستی به رهبری مائو تسه‌توینگ، آمریکا را که خود را سردمدار مبارزه با کمونیسم در جنگ سرد می‌دید، به وحشت انداخت. آمریکا از همان ابتدا با امتناع از به رسمیت شناختن دولت کمونیستی یکن و حمایت از رژیم ملی‌گرای چیانگ کای‌شک در تایوان، رویکردی خصمانه در پیش گرفت. این سیاست، که ریشه در خودبرتربینی آمریکا و ترس از گسترش کمونیسم داشت، روابط دو کشور را به سردی کشاند. تحریم‌های اقتصادی و سیاسی آمریکا علیه چین، همراه با حمایت واشنگتن از تایوان، نه‌تنها چین را منزوی کرد، بلکه زمینه‌ساز تقابل‌های نظامی غیرمستقیم، مانند جنگ کره (۱۹۵۰–۱۹۵۳)، شد که در آن سربازان آمریکایی و چینی در جبهه‌های مقابل یکدیگر قرار گرفتند.

در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، سیاست‌خارجی آمریکا در قبال چین بیش از پیش به یک بازی ژئوپلیتیکی خودخواهانه تبدیل شد. آمریکا، با تکیه بر برتری نظامی و اقتصادی خود، تلاش کرد چین را در انزوا جهانی نگه دارد. این رویکرد با حمایت از رژیم‌های ضد کمونیستی در آسیا، مانند کر جنوبی و ویتنام‌جنوبی، و ایجاد شبکه‌ای از پایگاه‌های نظامی در اطراف چین، تقویت شد. در این دوره، مناکرات محدود دیپلماتیک، مانند گفت‌وگوهای ژنو و ورشو، عمدتاً به بی‌بست رسیدن، زیرا آمریکا حاضر نبود از موضع خود در قبال تایوان عقب‌نشینی کند. این فشارها، که بیشتر از منافع استراتژیک آمریکا در آسیا ناشی می‌شد تا هرگونه منطق دیپلماتیک، روابط دو کشور را در یک چرخه بی‌اعتمادی مداوم نگه داشت.

با سفر تاریخی ریچارد نیکسون به چین در سال ۱۹۷۲ رخ داد. این سفر، که به ظاهر گامی برای کاهش تنش‌ها بود، در واقع بخشی از استراتژی فرصت‌طلبانه آمریکا برای به‌ربرداری از شکاف میان چین و اتحاد جماهیر شوروی بود. آمریکا با نزدیک شدن به چین، نه از سر حس‌نیت، بلکه برای تضعیف بلوک شرق و تقویت موقعیت خود در جنگ سرد، این دیپلماسی را پیش برد. بیانه شانگهای، که در جریان این سفر امضا شد، تعهدات مبهمی درباره تایوان ارائه داد، اما نشان‌دهنده چرخش آمریکا به سمت تعامل با چین بود. با این حال، این چرخش نیز از منظر منافع خودمحوارانه آمریکا بود، نه تلاشی برای ایجاد رابطی‌ای برابر و عادلانه.

دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ شاهد گسترش روابط اقتصادی و تجاری بود، اما این گسترش نیز تحت سلطه اهداف سودجویانه آمریکا قرار داشت. آمریکا، با باز کردن درهای بازار خود به روی کالاهای ارزان‌قیمت چینی، به دنبال به‌ربرداری از نیروی کار ارزان چین و تضعیف رقابتی اقتصادی خود بود. در عین حال، آمریکا با تصدیق‌های مکرر از وضعیت حقوق بشر در چین، سعی کرد خود را به‌عنوان منافع ارزش‌های جهانی معرفی کند، در حالی که خود در بسیاری از نقاط جهان ناقض همین ارزش‌ها بود. این



دوگانگی، که در حمایت آمریکا از دیکتاتوری‌های همسو با منافعش در سراسر جهان آشکار بود، نشان‌دهنده ریاکاری در سیاست‌خارجی واشنگتن داشت. روابط تجاری رو به رشد بود، اما همواره با شرط و شروط سیاسی همراه بود، مانند فشار برای اصلاحات اقتصادی در چین که به سود شرکت‌های آمریکایی تمام می‌شد.

با ورود به قرن بیست‌ویکم، روابط چین و آمریکا به یک رقابت پیچیده تبدیل شده بود. آمریکا، که پس از فروپاشی شوروی خود را تنها ابرقدرت جهان می‌دید، با نگرانی به رشد اقتصادی و نظامی چین نگاه می‌کرد.



روابط چین و آمریکا از بدو تأسیس جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹ تاکنون، همواره میان خصومت، رقابت و همکاری متزلزل در نوسان بوده است. پس از پیروزی انقلاب کمونیستی، واشنگتن با ترس از گسترش کمونیسم و حمایت از تایوان، سیاستی انزواگرایانه و خصمانه در پیش گرفت که دهه‌ها بی‌اعتمادی را رقم زد. سفر نیکسون به یکن در ۱۹۷۲ نقطه عطفی در روابط دو کشور بود، اما این چرخش نیز بیش از آن‌که بر پایه احترام متقابل باشد، در خدمت منافع ژئوپلیتیکی آمریکا و مهار شوروی بود. در دهه‌های بعد، گسترش تجارت و وابستگی اقتصادی، روابط را از خصومت آشکار به رقابت پنهان بدل کرد، اما دوگانگی واشنگتن در بهره‌گیری از بازار چین و همزمان انتقاد از سیاست‌های چین، بی‌اعتمادی را تداوم بخشید. در قرن بیست‌ویکم، رشد سریع چین، هژمونی آمریکا را به چالش کشید و جنگ تجاری ترامپ در ۲۰۱۸ این رقابت را آشکارا به نبرد اقتصادی و فناوریانه تبدیل کرد. با تشدید تنش‌ها در حوزه‌های نظامی، سایبری و فضایی، روابط دو کشور از چارچوب همکاری فراتر رفته و به رقابتی ساختاری برای شکل‌دهی به نظم جهانی آینده بدل شده است؛ نظمی که آینده آن میان تقابل یا همزیستی متوازن رقم خواهد خورد؛ اما…

تحصول روابط پیچیده چین – آمریکا جنگی که از اقتصاد آغاز شد، با موشک پایان می‌یابد؟!

حقیقت تلاشی برای حفظ سلطه ژئوپلیتیکی آمریکا بود، حتی اگر به قیمت افزایش تنش‌های منطقه‌ای تمام می‌شد.

در زمینه مسائل جهانی مانند تغییرات اقلیمی و تجارت بین‌المللی، رویکرد آمریکا نیز آمیخته با خودمحوری بود. در حالی که چین به تدریج نقش فعال‌تری در مذاکرات جهانی مانند پروتکل کیوتو ایفا می‌کرد، آمریکا اغلب از تعهدات بین‌المللی‌شانه خالی می‌کرد یا با اکراه در آن‌ها مشارکت می‌جست. به عنوان مثال، امتناع آمریکا از پیوستن به توافق‌های اقلیمی یا تمایل شروط سختگیرانه در سازمان تجارت جهانی، نشان‌دهنده تمایل واشنگتن به حفظ منافع خود به هر قیمت بود. این رویکرد، که چین را به‌عنوان یک رقیب و نه یک شریک برابر می‌دید، روابط دو کشور را در مسیری رقابتی و بی‌اعتماد نگه داشت.

تپش یا آغاز جنگ تجاری در دوره دونالد ترامپ در سال ۲۰۱۸، روابط چین و آمریکا ترکیبی از همکاری ظاهری و رقابت پنهان بود. آمریکا با به‌ربرداری از بازار چین، سودهای کلانی برای شرکت‌های خود به ارمان آورد، اما همزمان با سیاست‌های مداخله‌جویانه و فشارهای سیاسی، به دنبال محدود کردن قدرت رو به رشد چین بود. این استراتژی دوپهلوه، که از یک‌سو به دنبال تجارت و از سوی دیگر به دنبال مهار بود، نشان‌دهنده تناوایی آمریکا در پذیرش واقعیتی جدید بود: ظهور چین به‌عنوان یک قدرت جهانی. این خودمحوری و عدم اعطاف، زمینه را به دنبال محاصره استراتژیک چین بسود. این اقدامات، و روابط دو کشور را در آستانه یک تقابل تمام‌عیار قرار داد.

مسئله تایوان همچنان یکی از نقاط حساس در روابط دو کشور بود. آمریکا، با باز فروش تسلیحات به تایوان و حمایت سیاسی از این جزیره، به تنش‌ها دامن می‌زد. این سیاست، که به بهانه دفاع از دموکراسی دنبال می‌شد، در واقع بخشی از استراتژی گسترده‌تر آمریکا برای محدود کردن نفوذ چین در منطقه آسیا-پاسیفیک بود.

واشنگتن با تقویت حضور نظامی خود در منطقه و ایجاد ائتلاف‌هایی مانند پیمان‌های دفاعی با ژاپن و کر جنوبی، به دنبال محاصره استراتژیک چین بسود. این اقدامات، که با ادعای حفظ ثبات منطقه‌ای توجیه می‌شد، در خرید کتیم« نه‌ایتاً زلنسکی بدون دریافت موشک‌های تاماهاک بازگشت و بار دیگر شاهد شد که آمریکا حتی در رست صلح‌طلبانه خود نیز و از کشورش را به ابزاری برای نمایش قدرت و تحقیر متحندان تبدیل کرده است.

روایت ترامپ از اروپای اسیر و مفت‌خور
جدا از تحقیر رئیس‌جمهور قاض‌پیشه اوکراین، حلقه متحندان آمریکا هم از تیر و ترکش‌های محقرانه ترامپ در امان نپوداند. در جلسه‌ای که اگوست در کاخ سفید برگزار شد، سرن کشورهای اروپایی از جمله کی‌یر استارمر، امانوئل ماکرون، فردریش مر تس و سایر رهبران با چالش‌های غیرمنتظره‌ای روبه‌رو شدند. ترامپ، با سبکی آشکارا متکبرانه، آن‌ها را پشت میز ریاست‌جمهوری نشاند و خود بر صندلی اصلی تکیه زد؛



در یچه‌ای به جهان khareji@kayhan.ir



روابط چین و آمریکا از بدو تأسیس جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹ تاکنون، همواره میان خصومت، رقابت و همکاری متزلزل در نوسان بوده است. پس از پیروزی انقلاب کمونیستی، واشنگتن با ترس از گسترش کمونیسم و حمایت از تایوان، سیاستی انزواگرایانه و خصمانه در پیش گرفت که دهه‌ها بی‌اعتمادی را رقم زد. سفر نیکسون به یکن در ۱۹۷۲ نقطه عطفی در روابط دو کشور بود، اما این چرخش نیز بیش از آن‌که بر پایه احترام متقابل باشد، در خدمت منافع ژئوپلیتیکی آمریکا و مهار شوروی بود. در دهه‌های بعد، گسترش تجارت و وابستگی اقتصادی، روابط را از خصومت آشکار به رقابت پنهان بدل کرد، اما دوگانگی واشنگتن در بهره‌گیری از بازار چین و همزمان انتقاد از سیاست‌های چین، بی‌اعتمادی را تداوم بخشید. در قرن بیست‌ویکم، رشد سریع چین، هژمونی آمریکا را به چالش کشید و جنگ تجاری ترامپ در ۲۰۱۸ این رقابت را آشکارا به نبرد اقتصادی و فناوریانه تبدیل کرد. با تشدید تنش‌ها در حوزه‌های نظامی، سایبری و فضایی، روابط دو کشور از چارچوب همکاری فراتر رفته و به رقابتی ساختاری برای شکل‌دهی به نظم جهانی آینده بدل شده است؛ نظمی که آینده آن میان تقابل یا همزیستی متوازن رقم خواهد خورد؛ اما…

چین به کار گرفت، اما این رویکرد، به جای تضعیف چین، تنش‌ها را به حوزه‌های خطرناک‌تری مانند دریای جنوبی چین و تنگه تایوان کشاند. حوادثی مانند نزدیک شدن خطرناک جنگنده‌های چینی به هواپیماهای آمریکایی در ۲۰۲۳، نشان‌دهنده این است که یک اشتباه کوچک می‌تواند جرقه‌ای برای درگیری نظامی باشد. سیاست‌های تهاجمی آمریکا، از جمله تقویت حضور نظامی در منطقه و فروش تسلیحات به تایوان، این مخاطرات را تشدید کرده، در حالی که واشنگتن با ادعای دفاع از «نظم جهانی»، عملاً به بی‌ثباتی دامن می‌زند.

فقدان کانال‌های ارتباطی مؤثر میان ارتش‌های دو کشور، یکی از جدی‌ترین نقاط ضعف در این تقابل است. برخلاف جنگ سرد که آمریکا و شوروی با مکانیزم‌هایی مانند خط مستقیم ارتباطی و توافق‌های شفافیت نظامی از درگیری‌های ناخواسته جلوگیری می‌کردند، روابط کنونی چین و آمریکا فاقد چنین سیستم‌هایی است. اگرچه آن‌که که خود را نگهبان نظم جهانی می‌داند، در ایجاد یک ساختار دائمی برای مدیریت بحران با چین ناکام مانده است. قطع گفت‌وگوهای نظامی پس از سفر ناسی پولسوی به تایوان در ۲۰۲۲، نمونه‌ای از این بی‌مسئولیتی است. گرچه دیدار بایدن و شی شی‌پینگ در ۲۰۲۳ تلاشی برای احیای ارتباطات بود، اما این اقدامات پراکنده و شکننده، تایوان از پیگیری از بحرانی هستند که می‌تواند به سرعت به یک رویارویی نظامی تمام‌عیار تبدیل شود.

تاریخ نشان می‌دهد که چگونه اشتباهات کوچک می‌توانند فجایع بزرگی را رقم بزنند. بحران موشکی کوبا در ۱۹۶۲ و برخورد هواپیمای جاسوسی آمریکایی با جنگنده چینی در سال ۲۰۰۱، یادآور این واقعیت‌اند که تنش‌های کنترل‌نشده می‌توانند به‌سرعت از کنترل خارج شوند. آمریکا با نادیده گرفتن این درس‌ها، با افزایش رزمایش‌های نظامی در نزدیکی چین و حمایت از متحندان منطقه‌ای مانند ژاپن و استرالیا، فضایی از بی‌اعتمادی ایجاد کرده است. این اقدامات، که با بهانه حفظ امنیت منطقه‌ای انجام می‌شوند، در واقع بخشی از استراتژی خودمحوارانه واشنگتن برای حفظ هژمونی جهانی است، حتی اگر به قیمت کشاندن جهان به آستانه یک جنگ جهانی باشد. ابعاد این تقابل همچنین به حوزه فناوری و سایبری گسترش یافته است. آمریکا با محدود کردن

دسترسی چین به فناوری‌های پیشرفته، مانند تراشه‌های نیمه‌رسانا، و متهم کردن یکن به جاسوسی سایبری، جنگی نامرئی را در کنار جنگ تجاری پیش می‌برد. این اقدامات،



که با هدف فلج کردن پیشرفت تکنولوژیک چین انجام می‌شوند، نه‌تنها به اقتصاد جهانی آسیب زده، بلکه خطر درگیری‌های سایبری با پیامدهای غیرقابل پیش‌بینی را افزایش داده است. رویکرد ریاکارانه آمریکا، که خود سابقه طولانی در جاسوسی سایبری دارد، این تنش‌ها را تشدید کرده و اعتماد متقابل را بیش از پیش تضعیف کرده است. رقابت در حوزه نظامی نیز به سطحی بی‌سابقه رسیده است. آمریکا با گسترش ائتلاف‌هایی مانند پیمان آکواس (AUKUS) و تقویت حضور ناوهای جنگی خود در دریای جنوبی چین، مستقیماً با برنامه‌های



همواره از نزدیک‌ترین متحندان آمریکا در اروپا بوده، بارها هم‌چنین ترامپ(در دوران اول ریاست جمهوری خود) با درک افول هژمونی اقتصادی آمریکا، بارها چین را «دزد شغل‌های آمریکایی» خطاب کرد و از کرونا به عنوان «ویروس چینی» یاد کرد. این انتظار طولانی و عمدی، نمادی آشکار از رفتار تحقیرآمیز رئیس‌جمهور آمریکا با متحندان بود و تصویری از بی‌احترامی سیستماتیک به دیپلماتیک اروپایی ارائه داد. مردم آذربایجان نیز صحنه تلخ تحقیر الهام علی اف، رئیس‌جمهور خود توسط ترامپ که او را کنار دست خودش روی یک چهارپایه نشاند، مشاهده کردند.

کانادا، همسایه شمالی و شریک اقتصادی و سیاسی نزدیک آمریکا، نیز در معرض تحقیر مستقیم قرار گرفت. ترامپ نخست‌وزیر کانادا، مارک کارنی، را «رئیس‌جمهور» خطاب کرد و هنگام اصلاح این اشتباه، با لیندخ و تمسخر او را مواجه ساخت. او حتی به‌طور جنجالی تحقیر ایلان ماسک که کانادا به پنج‌هواپیکمنی صحت آمریکا تبدیل شود و با این اظهارات، مرز بین شوخی و تهدید در سیاست خارجی را به نمایش گذاشت.چشم نمایش‌های او به انتظار، تمسخر و بازی‌های قدرت به‌مانند.

تجربه این سلسله تحقیرها، تلنگری آشکار است که به جهانپان و به‌ویژه به کدخدا یاوران و عاشقان مازک‌ه با غرب نشان می‌دهد که نباید در پس نقاب‌های دموکراسی آمریکایی، به وعده‌های پوچ و پنهان‌و یکمن قابل

دل خوش کرد؛ زیرا برای واشنگتن، هر کشور، چه کوچک و چه بزرگ، تنها ابزار تحقق منافع و نمایش

صفحه ۸

پنجشنبه ۲۸ تان ۱۴۰۴

۸ جمادی‌الاول ۱۴۴۷ – شماره ۲۳۹۹۲

نظامی‌س چین مقابله می‌کند. این اقدامات، که با ادعای دفاع از «آزادی در یانوردی» توجیه می‌شوند، در واقع تلاشی برای محاصره استراتژیک چین هستند. اما این سیاست‌های تهاجمی، همراه با ملی‌گرایی فراینده در هر دو کشور، خطر یک درگیری تصادفی را افزایش داده است. نمونه‌هایی مانند شلیک مصله‌های حرارتی توسط جنگنده چینی نزدیک به هواپیمای استرالیایی با مواجهه بالگردهای دو طرف در تنگه تایوان، نشان‌دهنده شکنندگی اوضاع است.

در حوزه دیپلماتیک، خودداری آمریکا از پذیرش یک نظم جهانی چندقطبی، ریشه اصلی این تنش‌هاست. واشنگتن، با اصرار بر حفظ برتری خود، نه‌تنها با چین، بلکه با متحندان نیز وارد تنش شده است. سیاست‌های تحریمی و فشارهای اقتصادی، مانند محدودیت‌های صادراتی بسر مواد معدنی نادر چین، به تلافی‌جویی‌های متقابل منجر شده و اقتصاد جهانی را در معرض فروپاشی قرار داده است.

این رویکرد خودخواهانه، که منافع آمریکا را بر صلح جهانی مقدم می‌داند، نشان‌دهنده ناتوانی واشنگتن در سازگاری با واقعیتی است که در آن چین یک قدرت غیرقابل انکار است.

اگر این روند ادامه یابد، جنگ تجاری می‌تواند به یک درگیری نظامی تمام‌عیار تبدیل شود.فقدان گفت‌وگوهای پایدار، کاهش تحرکات نظامی و رقابت در حوزه‌های سایبری و فناوری، جهان را به لبه پرتگاه سوق داده است. آمریکا با فشارها بر سیاست‌های مداخله‌جویانه و خودمحوارانه، نه‌تنها خود را در برابر چین تضعیف کرده، بلکه خطر یک فاجعه جهانی را به شدت افزایش داده است. در چنین شرایطی، یک جرقه کوچک-چه در تنگه تایوان، چه در دریای جنوبی چین- می‌تواند به جنگی منجر شود که نه‌تنها دو قدرت، بلکه کل جهان را درگیر خواهد کرد.

این تقابل چندوجهی میان چین و آمریکا همچنین به حوزه فضائی گسترش یافته است، جایی که آمریکا با خودبزرگبینی همیشگی‌اش، چین را به‌عنوان تهدیدی برای برتری فضائی خود معرفی کرده است. واشنگتن، با سرمایه‌گذاری‌های کلان در برنامه‌های نظامی فضائی و متهم کردن چین به توسعه تسلیحات ضدماه‌ورای، تلاش خود را تسلطه خود بر فضا را حفظ کند.این در حالی است که خود آمریکا با راهاندازی نیروی فضائی در سال ۲۰۱۹ و گسترش عملیات‌های محرمانه در مدار زمین، به نظامی‌سازی فضا دامن زده است. این سیاست‌های تهاجمی، که با بهانه حفظ امنیت ملی توجیه می‌شوند، خطر رویارویی در فضا را افزایش داده و می‌تواند پیامدهای فاجعه‌آمیز برای زیرساخت‌های جهانی، از جمله ارتباطات ماهواره‌ای، به دنبال داشته باشد.

در عین حال، رقابت در حوزه‌های فرهنگی و اطلاعاتی نیز به ابزاری برای پیشبرد اهداف خودخواهانه آمریکا تبدیل شده است. واشنگتن با استفاده از رسانه‌ها و پلتفرم‌های دیجیتال، روایت‌هایی علیه چین ساخته که آن را به‌عنوان تهدیدی برای ارزش‌های غربی معرفی



می‌کند، در حالی که خود با سانسور و پروپاگاندا در داخل و خارج، استانداردهای دواکنش‌ها را به نمایش گذاشته است. این جنگ اطلاعاتی، همراه با تلاش برای محدود کردن نفوذ فرهنگی چین از طریق تحریم شرکت‌هایی مانند هسوای و تیک‌تاک، نه‌تنها روابط دو جانبه را مسموم کرده، بلکه خطر تشدید تنش‌ها به سطحی غیرقابل‌کنترل را افزایش داده است. آمریکا، با اصرار بر حفظ هژمونی فرهنگی و اطلاعاتی، راه را برای یک درگیری گسترده‌تر هموار کرده که می‌تواند از مرزهای اقتصاد و دیپلماسی فراتر رود.

دونالد ترامپ نه صرفاً یک سیاستمدار، بلکه نماد

عریان‌شده‌ای از واقعیت پنهان در لایه‌های سیاست آمریکاست؛ واقعیتی که سال‌ها زیر نقاب دموکراسی و شعارهای فریبنده آزادی پنهان مانده بود. ترامپ با ذات آمیخته به خودبزرگ‌بینی، دلکدامایی و تحقیر دیگران، چهره واقعی حاکمان واشنگتن را بی‌پرده در برابر جهانیان قرار داد و نه تنها با دشمنان آمریکا، بلکه با متحندان نیز از موضع تحقیر سخن می‌گوید و آن‌چنان آشکارا در پی منافع شخصی و مالی خود است که دیگر هیچ نقابی بر چهره فاسد و خودخواه نظام سیاسی آمریکای باقی نگذاشته است. رفتارهای متکبرانه و غیرقابل پیش‌بینی ترامپ، نمایش تمام‌عیار از سیاست آمریکایی است؛ سیاستی که در آن «فاداری» جای خود را به «مفت‌ف» و «احترام متقابل» جای خود را به «تحقیر متوالی» داده است.

در این گزارش قصد داریم زنجیره‌ای از این تحقیرها و رسوایی‌ها را مرور کنیم؛ زنجیره‌ای که نشان می‌دهد ترامپ نه یک استثنا، بلکه چکیده و عصاره همان ماهیت سلطه‌گر، فریبکار و بی‌رواست که دهه‌هاست بر تار و پود سیاست آمریکایی سایه افکنده است.

مورد اول که اظهار من الششمس است، تحقیرهای متوالی عروسک خیمه‌شب بازی آمریکا است؛ زلنسکی، رئیس‌جمهور اوکراین، که پیش‌تر در اتاق بیضی کاخ سفید به دلیل پوشش غیررسمی و رفتار متفاوت با پروتکل‌های دیپلماتیک مورد تحقیر قرار گرفته بود، بارهم در سفر اخیر خود به آمریکا، با همان سبک تحقیرآمیز و توأم با تحمیل اراده آمریکا روبه‌رو شد.

زلنسکی برای بار دوم به آمریکا سفر کرد و برخلاف امیدواری برای دریافت موشک‌های دوبرد تاماهاک، باز هم دست خالی بازگشت. او تصور می‌کرد وعده تامهاک، برای تحویل موشک‌ها نشانه تغییر رویکرد کاخ سفید است، اما با تزامبی مواجه شد که در رستی میانجی‌گرانه، هر دو طرف جنگ – از جمله اوکراین – را شامت کرد

و هم‌زمان نشان داد که منافع شخصی و نمایش قدرت برایش مقدم بر هر گونه تعامل متوازن است.

از همان ورود به آمریکا، هیچ مقام رسمی برای استقبال از رئیس‌جمهور اوکراین حاضر نبود و تنها اعضای سفارت اوکراین در واشنگتن به استقبال او رفتند.

در جریان دیدار، تلاش زلنسکی برای مبادله پهبادهای اوکراینی با موشک‌های تاماهاک به فرصتی برای تحقیر بدل شد و ترامپ با لحنی گزنده گفت: «ها به پهبادهای اوکراینی علاقه داریم و باید از آن‌ها برای خود آن‌ها